



## مقام شامخ افغانستان قدیم بنام (خراسان) در شاهنشاهی ایران کهن و باستان

(۲)

در موارد مختلف ، خلیلی از ایران و ایرانیان به نیکی یاد کرده است که بعضی از آنها را از کتاب (اشعار استاد خلیلی) چاپ کابل نقل میکنم : ضمن يك مثنوی که هنگام بودن در ایران با این آغاز :

درو د من به دانشمند ایران ، به دانشمند شیراز و صفاهان  
سروده و در آن با اشاره به سرگذشت مشترك و اشتراك آینده که ایران و افغانستان با هم هم داشته و دارند چنین فرموده است :

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| جهان گیران یونانی چه کردند ؟ | بغیر ظلم و ویرانی چه کردند ؟ |
| سواران خدا ناترس تاتار ،     | همه تهذیب سوز و آدهمی خوار ، |
| بسان شعله های تند سرکش ،     | به خشک و تر در افکندند آتش ! |
| چو رایات مغل گردید و اژون    | شد اوضاع جهان یکسر دگرگون .  |
| جهان تقسیم شد بین دو نیرو ،  | بظاهر طالبان صلح هردو .      |
| میان این دو ما پامال گشتیم ، | «لگد کوب خردجال گشتیم» .     |

☆ جناب آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ ، مؤسس و نویسنده  
مجله گرانقدر آینده و از رجال نیکنام و عالی مقام معاصر .

مرا غافل گرفتند و ترا مست ،  
 هزاران فتنه در هر آستینند ،  
 بهمدیگر مقارن ، چون برادر ،  
 دو بازوئیم ، دریک تن هویدا ،  
 دو صنف ، بنهاده روی دل بیک سو ،  
 سفیر سر زمین آشنائیت ،  
 که خاکش ، جای گل ، عشق آورد بار .

ترا بازو شکستند و مرا دست ،  
 هنوز آن فتنه جویان در کمینند ،  
 دو عنوانیم در تاریخ عالم ،  
 دو آهنگیم ، از یک پرده پیدا ،  
 دو همسایه ، دو هم مشرب ، دو هم خو ،  
 دل من قاصد ملک سنائیت ،  
 ادب پرورده دامان کهسار ،

\*\*\*

طی قصیده‌ای ، در **سوك ملك الشعرا بهار** ، شاعر بزرگ معاصر ایرانی ، و اشاره  
 به وحدت ادبی دو کشور شاعر نامدار افغان فرماید :

نه در ماتمش موید ایران کند سر ،  
 ز آغاز تاریخ ، ایران و افغان ،  
 ز باغی ، دوسر روان قد کشیده ،  
 دوشاگرد فطرت ، دو استاد مشرق ،  
 نه تنها نظامیست پا بند گنجه  
 (ملك) رخ به طهران نهفت و من اینجا ،

(سجستان) سیستان است و (پروان) زادگاه خلیلی در جوار کابل .

در قصیده غرای دیگر که بمناسبت کتاب غزلنامه (سفینه فرخ) شاعر بلند پایه  
 خراسان گفته چنین درهائی سفته است :

سلام من که رساند به سوی خطه طوس ،  
 سپس درود به فرخ ، سخن سرای بزرگ ،  
 سفینه غزلی بهر من نموده روان ،  
 سفینه‌ای که در آن اهل دل نشستند پراز ،  
 به اختلاف زمان و مکان ، جدا نشود ،  
 یکیست شاعر بلخ و یکیست شاعر روم ،  
 سخنوری و سیاست زهم جدا باشند ،

(اکسوس) رود جیحون یا (امو دریا) ست . مقصود شاعر از (اهل دل) شاعرانند  
 که به زبان دری از رود سند در پاکستان تادریای عمان و از رود دجله در عراق را تا امو  
 دریا در افغانستان و تاجیکستان در طول زمان شعر گفته و اکنون در سفینه فرخ باهم گرد  
 آمده‌اند .

این اشعار شاعر افغانستان بطور خلاصه حکایت از همان مطالبی دارد که من در این کتاب بشرح آنها پرداخته‌ام ، یعنی وحدت ادبی در حال حاضر و در گذشته ، و اشتراك در تاریخ و در پاره‌ای امور در آینده . اگر وقتی زیر قلم ایشان یا من یا دیگران در گذشته یا آینده بواسطه «سهل انگاشتن» وعدم توجه مطالبی بیرون رود نباید آنرا حمل به غرض و سوءنیتی نمود .

\*\*\*

در پایان این مقال میخواهم چند سطر بر آنچه نوشتم بیفزایم . پس از سلسله هخامنشی و اسکندر مقدونی که تمام افغانستان تار و دستند و ماورای جیحون در تصرف آنان بوده در دوره‌های (موریه) ، اشکانیان ، کوشانیان ، ساسانیان ، غزنویه ، صفویه و مغلیه هندوستان تا زمان سلطنت نادر شاه افشار ، افغانستان کنونی میان ایران و هندوستان منقسم بوده و دست بدست شده است . نادر شاه باردیگر تمام افغانستان را تار و دستند شاهنشاهی خود نمود . غالباً حکومت هندیها از کابلستان و گاهی بلخ تجاوز نمی نمود . اگر گاهی تاقندها رسیدند شامل هرات نشده است . حتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی هم قندهار در تصرف ایران بوده است . بهمین جهت منازعه غلزائیها و صفویها و حتی نادر شاه افشار و شاه اشرف افغان را جنگ داخلی میخوانم نه خارجی .

در هر حال هیچ زمان دولتی بنام (آریانا) یا (افغانستان) وجود نداشته ، و کمتر زمانی قسمت مهمی از افغانستان و شاهنشاهی ایران جدا بوده است . دولت‌های (باختر) و کوشانی که حکومتشان گاهی از جیحون تا سند توسعه داشته است ، در کنار دولت (سلوکید) یونانی و شاهنشاهی (اشکانی) یا (ساسانی) میزیسته‌اند ، اما نه بنام «دولت آریانا» یا «دولت افغانستان» (که گاهی بعضی از نویسندگان کنونی افغانستان چنین می نویسند) در هر دو مورد قسمتی از خاک آن دولتها در هند و پاکستان کنونی ، بویژه (گندهارا) بوده است . ظاهر آ عربها یا ایرانیان عرب مساب (گندهارا) را معرب نموده قندهار نامیده‌اند . در هر حال نباید (گندهارا) را با شهر (قندهار) معروف اشتباه کرد ، چنان که گوئی بعضی از شاعران این اشتباه را کرده‌اند ، آنجا که از (بتهای قندهار) سخن میرانند . (گندهارا) که وقتی (تاکسیلا) مرکز آن بوده در حدود پیشاور و شمال غربی پاکستان واقع است که مردم آن از قدیم بودائی یا بت پرست بوده و مجسمه‌های «زیبا» از بتهای خود میساخته‌اند که شهرت تاریخی دارد . این «اشتباه» بواسطه شباهت اسمی میان این دو مکان است . عنصبری فرماید:

از حروف آخرین توهمی نستخت برند      صورت روی پری را بتکران قندهار  
قاآنی گوید :

در تاب موی هر يك صد نافه ختن      در رنگ روی هر يك صد نقش قندهار

ابیات هر دو شاعر اشاره بدبش. و صحنه‌ها و نقش و نکار آنها دارد که این صحنه‌ها و نکارها در (گندهارا) در پاکستان کنونی مشهور بوده نه در شهر قندهار کنار ارغنداب افغانستان، که چنین شهرتی نداشته است.

شاید عنصری که از حیث زمان و مکان نزدیک به (گندهارا) بوده تفاوت (قندهار) و (گندهارا) را میدانسته و برای سهولت و تشابه اسمی انطباق قندهار را استعمال کرده است. ولی قآنی ظاهراً به تقلید او این کلمه را بکار برده است. شاید هم از وجود (گندهارا) اطلاعی داشته است. این احتمالات را پیش خود دادم و ممکن است بعظماً رفته باشم. در جایی خواندم که (قندهار) تحریف شده کلمه (اسکندرا) میباشد زیرا چنان که در تاریخ نوشته‌اند شهر قندهار را اسکندر بنانهاد و آنرا (اسکندرا) نامید. (اسکندرا) که آنرا در زبان فارسی و عربی (اسکندریه) گویند و به اسکندر منسوب میباشد متعدد بوده است. معروفترین آنها که هم اکنون به این نام مشهور است (اسکندریه) نامیده میشود و در مصر میباشد.

\*\*\*

وقتی بتاریخ فلات ایران نگاه کنیم بارها این سرزمین به حکومت‌های مختلف داخلی یا خارجی تقسیم شده و یا بهم پیوسته و باز تجزیه و تفکیک گردیده است. اما مورخان یونانی و رومی و بعد از آنها اروپائیان دیگر این حقیقت را شناخته‌اند که ترکیب و تجزیه‌ها مربوط به (شاهنشاهی ایران) بوده است نه «شاهنشاهی افغانستان». این اصطلاح اخیراً از اختراعات تاریخ نویسان تازه افغانستان است.

تکرار میکنم: (شاهنشاهی ایران) را «شاهنشاهی افغانستان» نامیدن بهمان اندازه نادرست است که عربان اخیراً خواسته‌اند (خلیج فارس) را که قرن‌هاست باین نام شهرت دارد «خلیج عرب» بنامند به اعتبار اینکه در جنوب آن عربها سکونت دارند. همچنین نا صواب است اگر، بفرض، پاکستانیها (امپراطوری اسلامی هندوستان) در گذشته را عطف به آینده، «امپراطوری پاکستان» عنوان کنند، به این ادعا که قسمتی از هندوستان در حال حاضر تشکیل دولت اسلامی پاکستان را میدهد.

\*\*\*

همانگونه که فلات ایران را نباید «فلات افغانستان» نامید (شاهنشاهی ایران) را هم نمیشود «شاهنشاهی افغانستان» نامید.

همانطور هم نمیتوان امپراطوری اطریش را امپراطوری مجارستان نامید. هر چند این دو کشور باهم بودند و روزگاری مجارستان در امپراطوری اطریش مقام و رجال مهمی داشته و صدراعظم‌هایی به امپراطوری داده است.

همچنین، (شاهنشاهی ایران) را نسبت به ازمنه گذشته «شاهنشاهی افغانستان» خواندن مورد پذیرش مورخان دنیا قرار نگرفته است. همچنان که نویسندگان معاصر

افغانستان می‌نویسند «تمدن افغانی» بجای (تمدن ایرانی) هر زمان نسبت به تمدن تاریخی زمان باستان افغانستان گفتگو در میان است مورد قبول تاریخ نویسان دنیا واقع نشده است. کفایت به کتب خارجیان مرور شود و این سخن روشن گردد .

کتابی بنام کلی و عمومی (تمدن ایرانی) وزیر نویس (پارس - افغانستان و ایران خارجی) بقلم عده‌ای از دانشمندان و شرق شناسان فرانسه همین سالهای اخیر راجع به تمدن قدیم ایران داخلی و خارجی در پاریس منتشر شده است . بخشی از این کتاب راجع به ایران خاص است و بخشی هم به افغانستان تخصیص یافته است ، اما هر دو بخش ، چنان که گفته شد ، تحت عنوان کلی و عمومی (ایران) میباشد .

\*\*\*

همه این شواهد که آوردم دلالت دارد بر سهم مهم و مقام شامخی که افغانستان مستقل امروز در تاریخ شاهنشاهی ایران بزرگ دیروز بعنوان شریک تاریخی و ادبی داشته است که ایرانیان نباید آنرا نادیده انگارند ، بنظر من ، باید در کتب درسی و تاریخی که بعد از این در ایران و افغانستان نوشته میشود ، این نکات در هر دو طرف رعایت شود .

### لقمه گربه

- خصم بردرستاده کینه سگال ، در درون سرای جنگ وجدال .  
هرچه جنگ از درون شود افزون ، خصم گردن فرازد از بیرون .  
چون عدو در کمین بود ، زنهار ! دست از شنعت رفیق بدار .  
دو کبوتر که سال هم شکنند ، لقمه گربه را درست کنند .  
ملك الشعراء بهار - قرن چهاردهم